



# قواعد دستوری

زبان و ادبیات دری

مکتب: \_\_\_\_\_

صنف: هفتم « \_\_\_\_\_ »

اسم: \_\_\_\_\_

ولد: \_\_\_\_\_

[Ketabton.com](http://Ketabton.com)

ترتیب کننده: احمد « خان »

◆ **کلمه:** کوچکترین واحد با معنای زبان بوده و دارای معنای مستقل و

لغوی است و از نگاه شکل سه نوع می باشد: کلمه ساده ، مشتق و مرکب

**1: کلمه ساده:** آنست که تنها یک جزء بوده و قابل تجزیه به اجزای مستقل یا نا مستقل نباشد ؛ مانند: نام ، مونس ، آتش ، روز ، روشن ، بزرگ و...

**2: کلمه مشتق:** آنست که از یک کلمه آزاد و چند جزء وابسته ساخته شده باشد؛ مانند: همسفر ، امشب ، امروز ، نادر و ...

**3: کلمه مرکب:** آنست که از دو کلمه آزاد تشکیل شده است

مانند: روز نامه ، زردآلو ، شورانگیز ، سیاه چشم و...

**نوت:** به تمام کلمه های ساده ، مشتق و مرکب ، کلمه های مستقل نیز می گویند

◆ **کلمه های نا مستقل:** کلمه های را گویند که دارای معنای

دستوری اند ؛ ولی به صورت جداگانه و آزاد به کار برده نمی شود ؛ مانند: بر ، از ، با ، در ، به و ...

◆ **اسم:** کلمه یی است که به انسان ، حیوان ، مکان ، نبات و یا چیزی

اطلاق شود و یا به سخن کوتاه تر اسم نام اشیا و اشخاص است .

◆ **اسم عام و خاص:** اسم عام: آنست که بر افراد هم جنس خود

شامل باشد ؛ یعنی بر همه افراد گروه خود دلالت کند ؛ مانند: انسان ، میوه و...

اسم خاص: آنست که برای یک شخص معین و یک چیز خاص دلالت کند:  
مانند: افغانستان ، احمد ، کابل ، آرزان قیمت و ...

◆ **جمع بستن اسم ها** : اسم جمع آنست که بر بیش از یکی دلالت

کند و علامه های آن در زبان دری (ان) و (ها) است که در پایان اسم علاوه می شود؛ مانند: گنج – گنج ها – مرد – مردان و ...

◆ **اسم نکره**: یا غیر شناسا آنست که نزد مخاطب معلوم و معین نباشد.

مانند: کتابی را خریدم ، مرد را دیدم و ...

◆ **اسم معرفه** : به اسم می گویند که نزد شنونده و مخاطب معلوم و

معین باشد . در زبان دری به اسمی معرفه می گویند که دارای مشخصات زیر باشد: 1: اسم خاص باشد مانند : افغانستان 2: ضمیر باشد مانند: من ، تو و ...

3: اسمی که به اسم خاص یا ضمیر مضاف شده باشد: مانند: قلم احمد و ...

4: مشار الیه باشد یعنی بعد از کلمه اشاره (این یا آن) واقع شده باشد ؛ مانند

این شاعر ، آن نویسنده و ... 5: اسمی که یک بار ذکرش در کلام آمده باشد.

مانند: دیروز یک کتاب و یک قلم خریدم.

◆ **صفت**: آنست که حالت و چگونه گی اسم را بیان می کند. اسمی که برای

صفت ذکر شده باشد ، موصوف نام دارد ؛ مانند: پدرمهربان ، مرد جنگی و ...

◆ **صفت فاعلی**: کلمه یی است که بر حالت و چگونه گی فاعل ؛ یعنی

انجام دهنده کاری دلالت کند ؛ مانند: گوینده ، بینا ، پروردگار ، شنوا ، و دادگر.

در زبان دری صفت فاعلی دارای پساوندهانیز می باشد:

1: (-نده) که به آخر فعل امر درآید؛ مانند: بافنده، گوینده، تابنده و ...

2: (-ان) که به آخر فعل امر درآید؛ مانند: خواهان، خندان، دوان، جوشان و ...

3: (-ا) که به آخر فعل امر در آید؛ مانند: گویا، بینا، دانا، جویا، شکبیا، و ...

4: (-گار) که بیشتر در آخر فعل امر و ماضی در آید؛ مانند: آموزگار و ...

5: (-کار) که غالباً به آخر اسم معنی می پیوندد؛ مانند: ستمکار، فراموشکار، و ...

6: (-گر) که در آخر اسم معنی می پیوندد؛ مانند: دادگر، ستمگر، رامشگر، و ...

اسم معنی شغل را می رساند؛ مانند: آهنگر، مسگر و ...

7: (-ار) که در آخر فعل ماضی در آید؛ مانند: خریدار، خواستار، برخوردار و ...

◆ **صفت تفضیلی:** آن است که برتری یک موصوف را بر موصوف دیگر،

یا برتری یک شی را بر شی دیگر نشان دهد و علامت آن (تر) است؛ مانند:  
خوبتر، بدتر، تازه تر، سبزتر، بلند تر، لایقتر، کلانتر و ...

◆ **صفت مفعولی:** صفتی است که بر چگونه گی مفعول؛ یعنی

موجودی که کار بر روی آن واقع شده دلالت می کند، که به حذف (ن)  
مصدری و اضافه نمودن (ه) غیر ملفوظ ساخته می شود؛ مانند:

دست شکسته، در بسته، سخن گفته، گفته و ...

1: **غزل:** شعری است بر یک وزن و قافیه با مطلع مصرع که حد معمول آن مابین پنج تا دوازده بیت باشد.

2: قصیده: نوع شعر است که بر یک وزن و قافیه در مورد یک موضوع معین سروده می شود که تعداد ابیات آن معمولاً بیشتر از 13 بیت است تا 300 بیت می رسد

3: رباعی: د. بیتی را گویند که قافیه در هر دو مصراع بیت اول و مصراع چهارم رعایت شود.

4: مثنوی: شعری که هر بیت آن دارای قافیه مستقل باشد.

◆ **صفت عالی**: برتری یک موصوف را بر تمام موصوف های دیگر که

دارای صفت مشترک باشند نشان می دهید و علامت آن (ترین) است که در آخر صفت ساده اضافه می شود؛ مانند: زیبا = زیبا ترین

◆ **صفت نسبتی**: صفت نسبتی آنست که کسی یا چیزی را به چیزی یا

جایی نسبت دهد و علامت های آن از (ی، ین، ینه، انه، ه) می باشد

مانند: «ی» فولادی، «ین» زرین، «ینه» سبزینه، «انه» مردانه، «ه» سده.

◆ **ضمیر**: کلمه یی است، که جای اسم را می گیرد و برای رفع تکرار آن

استمال می شود؛ مانند: پرویز ناهید را دید و به او گفت. در این جمله «او» به جای «ناهید» نشسته است.

◆ **ضمیر مبهم**: آنست که کسی یا چیزی را نامعین و نامشخص بیان کند؛

مانند: هرکه آمد و عمارت نو ساخت، یکی رفت و دیگری آمد و ...

◆ **ضمیر مشترک:** جای اسم به کار می رود و برای مفرد و جمع یکسان استعمال می شود .

ضمیر های مشترک در زبان دری عبارت از: خود ، خویش ، و خویشتن می باشد.  
مثلاً:

خود گفتم	خود گفتم	خود گفتم	خود گفتم
خودم گفتم	خودتان گفتید	خودت گفتم	خودشان گفتند
من خود گفتم	شما خود گفتید	تو خود گفتم	او خود گفت
خود من گفتم	خود شما گفتید	خود ما گفتیم	خود او گفت

اما ضمیر های مشترک خویش و خویشتن استعمال کمتر داشته به تنهایی و بدون ضمیر شخصی و پسوند ضمیری به کار می رود ؛ مانند :

خانه خویش را فروختم	خانه خویش را فروختیم	خانه خویش را فروختی	خانه خویش را فروختید	خانه خویش را فروختند	خانه خویش را فروخت
عزت خویشتن را نگه دارم	عزت خویشتن را نگه داریم	عزت خویشتن را نگه داری	عزت خویشتن را نگه دارید	عزت خویشتن را نگه دارند	عزت خویشتن را نگه دار

◆ **عدد:** آنست که شماره را بیان کند ، و چیزی را که شمرده شود ( معدود )

گویند ؛ مانند : دو میز ، چهار کتاب ، که (دو و چهار ) عدد و ( میز و کتاب ) معدود می باشد

1: اعداد ترتیبی یا وصفی: آنست که درجه و مرتبه معدود را می رساند؛ مانند: اول ، دوهم که آنرا (اولین) و(دومین) نیز استعمال کرده اند. این نوع عدد را می توان قبل از معدود و یا بعد از آن نوشت؛ مانند: اولین شاگرد ، شاگرداولین یا اول شاگرد ، شاگرد اول

2: اعداد اصلی: که عبارتند از یک ، دو ، سه ، چهار ، پنج ... و پنجاهاین عدد را ساده یا مطلق نیز گویند.

3: اعداد ترکیبی: به اعداد گفته می شود که از ترکیب دو عدد تشکیل شده باشد؛ مانند: دوازده، بیست ، سی و پنج ، نود و یک ، ششصد ، دوهزار و ...

◆ **عدد توزیعی:** تقسیم معدود را به بخش های مساوی نشان می دهد واز تکرار اعداد اصلی ساخته میشود؛ مثلا: دودو، پنج پنج، هفت هفت و نظایر آن.

◆ **عدد کسری:** آن است که جزء از عدد اصلی را نشان می دهید. این گونه عدد در زبانداری به چند صورت گفته می شود؛ طور مثال: پنج یک (یک بر پنج) شش یک (شش بر یک) هشت یک (یک بر هشت) یا: یک بر پنج، سه بر چهار، پنج بر هفت .

◆ **نشانه گذاری:** که نقطه گذاری یا تنقیط نیز گفته شده است ، عبارت از به کار بردن نشانه ها و علامت خاصی است ، برای بهتر فهماندن مقصود ، آسانی و روانی در خوانش ؛ بنابراین به کاربردن آنها در جاهای مناسب امریست ضروری

◆ **پاراگراف** : نوشتن آن چه در چاپ و خصوصی بزرگترین اهمیت را دار است. پاراگراف — نظر به سطرهای دیگر، یگ و نیم سانتی متر به طرف داخل صفحه شروع می شود. پاراگراف را در صنف های درسی (سرسطر) در مطبعه ها (شروع) می گویند، از نظر نشانه گذاری هر پاراگراف مطاب کاملی را که متشکل از چندین فکر (چندین جمله) است، نشان می دهد.

◆ **نقطه [.]** : الف: در پایان جمله های که پرسشی، ندایی و تعجبی نباشد می شود؛ مانند: محمود از سفر برگشته است. احمد پسر هوشیاری است. ب: پس از مخففات نیز گذاشته می شود: مانند: شایق جمال در سال ۱۲۷۵ تولد شده است.

◆ **کامه یا ویرگول (،)** : این نشانه (،) که در مطابع ما به نام ویرگول یاد می شود، جهت توقف خفیف در خواندن جمله، از نظر تغییر صوت یا تصریح مفهوم به کار برده می شود؛ مانند: هر گاه چند کلمه یا عبارت پهلوئی هم بیایند، باید توسط (و) های عطف بهم پیوند یابند.

1: در همجو موارد (و) ها حذف و به جای آنها نشانه (،) گذاشته می شود؛ مانند: نگارش بی روح و غیر هنرمندانه بی تأثیر، یکنواخت، دلگیر و ناپسند است

2: پیش از جمله ها و عبارت هایی که شرح و تفسیر جمله ها و عبارت های پیشین باشند، گذاشته می شود؛ مانند: ابومسلم خراسانی، که مردی دلیر و وطن دوست بود، همواره همیشه آزادی و استقلال خراسان را به سر می پرورانید

3: هر گاه جمله یی با یکی از واژه های بلی، نه، نی، خیر، درست و امثال این ها آغاز شود. پس از آن کلمه کامه و در پی آن بقیه جمله نوشته می شود: مانند



بلی، من اشعار او را خواندم. اما اگر این واژه ها تنها بیایند ؛ پس از آنها نقطه گذاشته می شود ؛ مانند: داستان را خواندی؟ بلی .

4: برای جدا کردن کلمه های خطاب از جمله استعمال می شود ؛مانند: دوست عزیزم، از دیدنت بسیار خوش شدم

5: هر گاه برای یک موصوف صفات متعددی را بیاوریم ، بعد از هر صفت یک کامه می گذاریم ، و قبل از صفت آخرین (و) عطف می نویسیم ؛  
مانند: رابعه بلخی زنی شاعرو عارف بود.

#### ◆ سیمیکولن (؛): سیمیکولن (؛) نشانه وقف یا درنگ و مکثی است

طولانی تر از کامه (،) و کمتر از نقطه و بیشتر در موارد زیر به کار می رود:

برای جدا کردن عبارت ها مختلف یک جمله طولانی که به ظاهر مستقل در معنا با یکدیگر وابسته و مربوط باشد ؛مانند:مشک آن است که خود بویید؛نه آن که عطار گوید. دوست واقعی آن است که یاد شاطر باشد ؛ نه یاد خاطر .

در جمله های توضیحی ، بیش از کلمه ها و یا عباراتی چون «اما»، «زیرا»، «چرا که» «یعنی»، «به عبارت دیگر»، «برای مثال» و مانند آنها؛ به شرط آنکه جمله های پیش از آنها کامل و غالباً طولانی باشد؛ برای نمونه: مال و جاه هیچ گاه نمی توانند آرامش بخش روان انسان باشند؛ چرا که تنها بایاد خداوند(ج) دل ها آرامش می یابند

#### ◆ شارحه یا دو نقطه سر بر سر (:): در مورد نقل قول مستقیم

دیگران پیش از قوس کوچک استعمال می شود؛مانند: او گفت: « ما هم غنیمتیم و شما هم غنیمتید.»

برای شرح و تفصیل یک مطلب در جمله نوشته می شود؛ مانند: درس های را که تا حال خوانده ایم عبارتند از: حمد، دعای مادر، بشر دوستی، اسراف، کمپیوتر و... است

پس از کلمه هایی مانند: چون، به حیث مثال، به گونه، نمونه و... که به دنبال آنها مثال ذکر شود، گذاشته می شود؛ مانند: بیشتر پیشه ها؛ مانند: آهنگری، نجاری، قلبه زمین و غیره با جنب و جوش و کوشش دست ها و تن همراه بود پس از عنوان های کوچک کنار صفحه که سطر به ادامه آن نوشته شود، به کار می رود؛ مانند: انواع (ه) در زبان دری: (ه) در زبان دری دو نوع است:

1: های ملفوظ: 2: های غیر ملفوظ

### ◆ سوالیه پرسشیا نشانهاستفهام (?): پس از جمله های که

شکل پرسش مستقیم را داشته باشد، نوشته می شود؛ مانند: جمله های زیر:

چگونه می توان یک شخص معتاد را تداوی کرد؟

معتاد به چه کسی گفته می شود؟

مصرف مواد مخدر انسان را به کدام امراض مبتلا می سازد؟

### ◆ نداییه ندا، اعجابیه، خطاب (!) الف: پس از کلمه های که در

محل ندا باشند، نوشته می شود؛ مانند: خداوندا، مرا در انجام کار هایی

نیکیاری ده!

شاگردان عزیز، گشت و گذار بیجا و بی مورد باعث ندامت و پشیمانی می گردد!

ب: اگر کلمه ها بیانگر احساسات، عواطف و تأثرات باشد؛ پس از آنها می رود.

مثلاً: واحسرتا، دریغا، واه، آفرین.

واحسرتا، که عمرم به پایان رسید!

دریغا، که او را نادیده رفتم!

واه، چه درخت عجیبی!

آفرین، پسر خوبم!

اگر پس از واژه ها ندا جمله یی بیاید، مانند جمله های فوق، نشانه نداییه در پایان جمله گذاشته می شود.

## ◆ خط دش یا فاصله [-] Dash : الف: به منظور توضیح یک

عبارت نوشته می شود؛ مانند: ناصر خسرو، شاعر مبارز و دانشمند زبان دری – در سال ۴۸۱ ه.ق. زنده گی را پدرود گفت.

ب: به منظور جلوگیری از تکرار اسم در یک دیالوگ (محواره) نوشته می شود  
مانند: فرزانه - فرق میان جنگ و صلح چیست؟

پدر - جنگ یک پدیده شوم است که حاصل آن بدبختی و... ولی صلح یک پدیده سبز و خرم است، که عشق و زیبایی، مهر و محبت و... به بار می آورد.

- چطور میتوانیم که جنگ و نفاق را از بین ببریم؟

# پایان

کتاب قواعد دستوری

**Get more e-books from [www.ketabton.com](http://www.ketabton.com)  
Ketabton.com: The Digital Library**